

ساختار قدرت در خانواده و طلاق؛ بررسی نقش تعدیل‌کننده نگرش‌های جنسیتی

ایرج فیضی^۱، جواد مداحی^۲

شناسه پژوهشگر (ارکید): ۲۴۳۶-۲۸۸۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰

شناسه پژوهشگر (ارکید): ۵۸۴۱-۴۰۱۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰

چکیده

طلاق به‌عنوان یک مسئله اجتماعی، به‌طور خاص در دو دهه اخیر از روند فزاینده‌ای برخوردار بوده است. پژوهش‌های مختلف داخلی و خارجی، عوامل مختلفی را برای وقوع طلاق برشمرده‌اند. یکی از این عوامل، ساختار قدرت یا نظام تصمیم‌گیری در خانواده است.

در پژوهش حاضر با استفاده از داده‌های پیمایش ملی خانواده، تأثیر نظام تصمیم‌گیری در خانواده بر گرایش به طلاق مورد بررسی قرار گرفته است. علاوه بر این، این سؤال مطرح شده که آیا رابطه ساختار قدرت با طلاق، تحت تأثیر نگرش جنسیتی افراد قرار دارد؟ جامعه آماری پژوهش، شامل افراد بالای ۱۵ سال خانوارهای معمولی ساکن در مناطق شهری کشور در سال ۱۳۹۷ و حجم نمونه، مشتمل بر ۲۷۶۸ نفر متأهل است. مطابق با یافته‌های پیمایش ملی خانواده، ۹/۰ درصد از خانواده‌های شهری کشور (معادل ۱۶۷ هزار خانوار) در سال ۱۳۹۷ در آستانه طلاق بوده‌اند و ۲/۱ درصد (معادل حدود ۲۲۳ هزار خانواده) در شرایط خانوادگی نامناسب و نزدیک به طلاق قرار داشته‌اند. نتایج این پژوهش نشان داد نظام تصمیم‌گیری در خانواده (جمعی یا فردی بودن آن) در گروه دارای نگرش جنسیتی سنتی، تأثیر معنی‌داری بر گرایش به جدایی و طلاق ندارد؛ اما در گروه دارای نگرش جنسیتی مدرن، نظام تصمیم‌گیری تأثیر معنی‌دار و متمایزی بر گرایش به طلاق دارد، به‌طوری‌که درصد کسانی احتمال جدایی را زیاد دانسته‌اند از ۱۸ درصد (در گروه دارای نظام تصمیم‌گیری فردی) به ۲/۵ درصد (در گروه دارای نظام تصمیم‌گیری جمعی) کاهش پیدا کرده است.

کلیدواژه‌ها: ساختار قدرت، نظام تصمیم‌گیری، نگرش جنسیتی، طلاق

۱. استادیار جامعه‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی/iraj_faizi@ihss.ir

۲. دکتری جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی ایران و پژوهشگر گروه مطالعات خانواده پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی/jmaddahi@ihss.ir

مقاله علمی پژوهشی

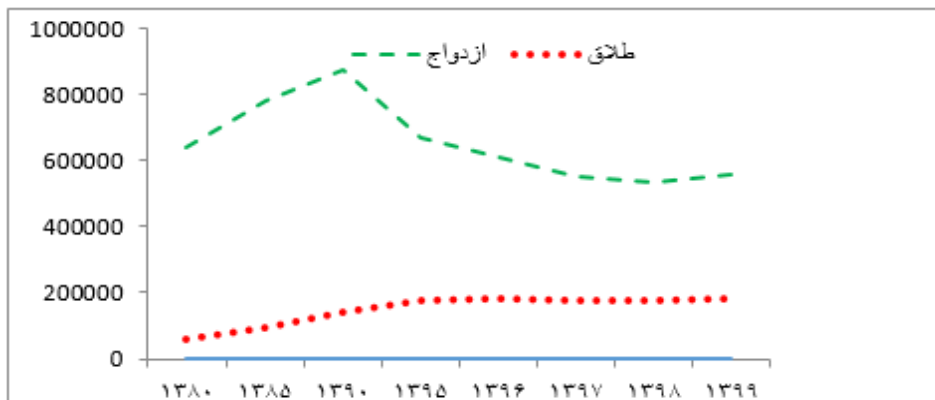
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۹/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۷/۶/۱۵

دوفصلنامه مسائل اجتماعی ایران، سال سیزدهم، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۱، صص ۱۰۷-۸۷

۱. طرح مسئله

امروزه طلاق یکی از مسائل مورد توجه و مهم در اکثر جوامع است. در آمریکا حدود ۴۰ تا ۵۰ درصد از اولین ازدواج‌ها به طلاق ختم می‌شود (ایتزن و همکاران، ۱۳۹۶: ۲۱۸). «نگاهی به گستره طولانی میزان طلاق در اروپا، نشان می‌دهد از دهه ۱۹۶۰ افزایش یافته و در اکثر کشورها در سطح بالا مانده است» (گیدنز و ساتن، ۱۳۹۵: ۵۲۷). وضعیت طلاق و روند آن در ایران نیز شرایط نگران‌کننده‌ای را نشان می‌دهد. بر اساس اطلاعات سالنامه آماری کشور (۱۳۹۸: ۱۷۰) و گزارش وضعیت اجتماعی و فرهنگی کشور (بهار ۱۴۰۰: ۳۳)، تعداد طلاق‌ها در کشور از حدود ۶۰ هزار مورد در سال ۱۳۸۰ به ۹۴ هزار مورد در سال ۱۳۸۵ و ۱۴۳ هزار مورد در سال ۱۳۹۰، ۱۷۵ هزار مورد در سال ۱۳۹۵ و ۱۸۴ هزار مورد در سال ۱۳۹۹ افزایش پیدا کرده است.

نمودار ۱: روند طلاق و ازدواج در کشور



در این بین فرایند مدرنیزاسیون، فردگرایی، تغییر نگرش‌های جنسیتی، برابری خواهی و تغییر ساختار قدرت در خانواده نقش مهمی در به چالش کشیده شدن خانواده ایفا می‌کند (تی مین تی، ۲۰۲۱: ۲۲۶). عوامل مختلفی از جمله افزایش استقلال اقتصادی زنان، برابری خواهی شغلی و تصمیم‌گیری در حوزه‌های مختلف زندگی، کاهش درآمد مردان بدون تحصیلات دانشگاهی و بالا رفتن انتظارات زوجین از یکدیگر، مواردی است که از تجربه‌ای جدید در تقسیم وظایف و تغییر ساختار قدرت در خانواده حکایت دارد (پروین و همکاران، ۱۳۹۱؛ حسینی و کویانی، ۱۳۹۸: ۱۳۱). بنابراین با توجه به تغییرات ساختار قدرت در خانواده، روند نوگرایی و تجددخواهی و تغییر انتظارات و نگرش‌های جنسیتی، بررسی آثار و پیامدهای این تحولات بر انسجام و پایداری خانواده مسئله‌ای مهم در دوران کنونی و تحولات آتی خواهد بود.

نهاد خانواده به مثابه یک نظام اجتماعی متأثر از عوامل مختلف بیرونی و درونی است. در جریان تحولات نهاد خانواده، این عوامل، اهمیت و تأثیرگذاری آن‌ها نیز متحول می‌شود. در دوران مدرن یکی از مهم‌ترین عوامل اثرگذار بر کیفیت زندگی خانوادگی، ساختار قدرت و نظام تصمیم‌گیری در درون خانواده است.

پژوهش‌های مختلفی بر تأثیر این عامل بر طلاق تأکید داشته‌اند. نتایج برخی فراتحلیل‌ها حاکی از آن است که شکل توزیع قدرت، مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده طلاق است (مشفق، ۱۳۹۵).

در گذشته ساختار قدرت و نظام تصمیم‌گیری در خانواده تابع سنت‌های روشن، محکم و مشروعی بوده است که نقش‌های جنسیتی را تعریف می‌کرد و همه، چه زن و چه مرد، آن را پذیرفته بودند و مطابق آن عمل می‌کردند. در این نظام سنتی، مرد نقش اصلی و محوری را در ساختار قدرت خانواده داشت و مدیریت و تصمیم‌گیری بر عهده مرد بود. با تحولات دوران مدرن و ورود زنان به بازار کار، افزایش آگاهی و تحصیلات ایشان، نظام سنتی قدرت و تصمیم‌گیری در خانواده دچار دگرگونی شد؛ بنابراین زنان نیز مدعی حق تصمیم‌گیری و کسب بخشی از قدرت در درون نهاد خانواده و بیرون از این نهاد شدند. از اینجا بعد، متغیر ساختار قدرت در خانواده به یکی از عوامل و متغیرهای تأثیرگذار در نهاد خانواده و تعیین بروندادهای آن مانند رضایت، کیفیت زندگی و نهایتاً استحکام و ثبات خانواده یا تزلزل و فروپاشی آن تبدیل شد.

در پژوهش حاضر تأثیر نظام و شیوه تصمیم‌گیری در امور مهم خانواده (به‌عنوان یکی از اجزای مهم ساختار قدرت در خانواده) بر گرایش به طلاق در خانواده ایرانی بررسی شده است. سؤال پژوهش این است که آیا ساختار قدرت یا «نظام تصمیم‌گیری در خانواده» بر گرایش به طلاق تأثیر دارد؟ آیا این که تصمیمات مهم خانواده به‌طور فردی (توسط مرد یا زن به‌تنهایی) یا به‌طور مشترک توسط زن و شوهر گرفته شود، بر گرایش آن‌ها به طلاق مؤثر است؟

اما مسئله مهم‌تری نیز قابل طرح است و آن تأثیر نگرش جنسیتی بر ساختار خانواده است. نگرش جنسیتی، رویکرد ذهنی یا نظام تعریف و تفسیر فرد از موقعیت زنان و مردان است. در واقع، نگرش جنسیتی، ایدئولوژی جنسیتی و نظام بایده‌و‌نبایدهای جنسیتی و رویکرد فرد به روابط زنان و مردان چنانکه باید باشد (نه چنانکه هست) را تعیین می‌کند؛ بنابراین، نگرش جنسیتی هر فرد، وضعیت مورد تأیید او را از روابط زنان و مردان مشخص می‌کند و محک و معیاری برای ارزیابی و ارزشیابی وضعیت «موجود» یا «ساختار قدرت موجود» است.

نگرش جنسیتی سنتی، ساختار قدرت نابرابر را بر اساس بر ساخت‌ها و ایدئولوژی مردسالارانه تعریف می‌کند و به آن مشروعیت می‌بخشد؛ مشروعیتی که امروزه در تقابل با گفتمان مدرن است و افزایش گرایش به طلاق از سوی زنان می‌تواند از پیامدهای آن باشد. فرهنگ و نگرش جنسیتی، نتیجه جامعه‌پذیری با ساختارهای فرهنگی-اجتماعی جوامع است که برآیند این فرهنگ در جوامع سنتی مردسالار، پایین‌تر قرارگرفتن زنان در سلسله‌مراتب ساختار قدرت و تصمیم‌گیری نسبت به مردان است. این گفتمان به دلیل پایه طبیعی مشترک در تمامی نسل مذکر، گفتمان غالب جهانی است؛ اما در تقابل با گفتمان مدرن به چالش کشیده شده و هژمونی جنسیتی آن تضعیف شده است. تقابل گفتمانی یادشده، تغییرات بنیادینی در وضعیت زنان به وجود آورده، موقعیت فرودست تاریخی زنان را دگرگون ساخته و دستاوردهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی متعددی را برای آنان به همراه داشته است (شیری، ۱۳۹۸).

همان‌طور که اشاره شد، در گذشته سنت‌های قوی اجتماعی تکلیف ساختار قدرت در خانواده و نقش‌های جنسیتی را روشن کرده بود و تمرکز قدرت تصمیم‌گیری در دستان مرد امری پذیرفته‌شده و مشروع بود. امروزه

گرچه این سنت‌ها دچار تحول و دگرگونی شده است، اما این دگرگونی به نظم مستقری تبدیل نشده و در همه جوامع حتی جوامع توسعه یافته، مسئله قدرت در خانواده، نقش‌های جنسیتی و نگرش جنسیتی مسائل و چالش‌های مهمی به شمار می‌روند. این مسئله در جوامعی نظیر جامعه ما که هنوز ساختارها و سنت‌های پیشین حضوری مقتدر در جامعه دارند، اهمیت بیشتری دارد.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا ساختار قدرت و نظام تصمیم‌گیری در خانواده در هر شرایطی و با هر نگرش جنسیتی که افراد دارند، بر گرایش آن‌ها به طلاق تأثیرگذار است؟ آیا درجایی که هنوز نگرش جنسیتی سنتی پابرجاست و اساساً روابط نابرابر بین زن و مرد امری پذیرفته شده و مشروع تلقی می‌شود، نابرابری در قدرت و تصمیم‌گیری، امری تعیین‌کننده در گرایش به طلاق است؟ پژوهش حاضر تلاش دارد با کنترل متغیر نگرش‌های جنسیتی، تأثیر ساختار قدرت و نظام تصمیم‌گیری را بر گرایش به طلاق بررسی کند.

۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های داخلی و خارجی زیادی در حوزه طلاق انجام شده که استفاده از جدیدترین پژوهش‌های مربوط به موضوع مدنظر نوشتار حاضر بوده است. پژوهش رشوند و وجدانی (۱۴۰۰) با هدف مطالعه رابطه فردگرایی و برابری جنسیتی با ارزش ازدواج، از تأثیر معنادار فردگرایی و برابری جنسیتی بر ارزش ازدواج در نزد دختران حکایت می‌کند. دختران مورد مطالعه با افزایش فردگرایی و برابری جنسیتی، ارزش کمتری برای ازدواج قائل می‌شدند و هرچه تحصیلات و درآمدها بیشتر می‌شد و از شبکه‌های اجتماعی مانند تلگرام، فیس‌بوک بیشتر استفاده می‌کردند، ارزش کمتری برای ازدواج قائل بودند.

عظیمی (۱۴۰۰) روند تغییرات ارزش‌ها و نگرش‌ها در زمینه برابری جنسی و خانواده با اتکا به داده‌های پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان را بررسی نمود. داده‌های پیمایش سال ۱۳۸۲، نشان‌دهنده گرایش نوین و فردگرایانه زنان در بازتفسیر خانواده و مفهوم جنسیت است. این یافته‌ها بیان می‌کند که در جامعه ایرانی، یک دگردیدی جدی در زمینه تغییر ارزش‌ها و نگرش‌های جنسیتی در حال شکل‌گیری است. یافته‌های موج سوم نشانگر گرایش بیشتر زنان در مقایسه با مردان، به ارزش‌های مدرن است. با این حال، یافته‌ها در مقایسه با سال ۱۳۸۲ از نوعی عقب‌گرد هم در گرایش‌های کلی جامعه و هم در زنان، در زمینه حرکت به سوی برخی نگرش‌های برابری جنسیتی حکایت دارد. بنا به تفسیر محقق، این امر نشان می‌دهد با غلبه ارزش‌های بقا در جامعه، گرایش به ارزش‌های سنتی در یک روند طولی بیشتر شده است.

نتایج پژوهش حسینیانی و کاویانی (۱۳۹۸) در پیش‌بینی طلاق عاطفی بر اساس سبک‌های تصمیم‌گیری و ساختار قدرت در خانواده در زنان شاغل شهر شاهرود، نشان داد که سبک‌های تصمیم‌گیری و ساختار قدرت در خانواده ۴۱ درصد واریانس طلاق عاطفی را تبیین می‌کنند. سبک‌های تصمیم‌گیری آنی، شهودی و اجتنابی در پیش‌بینی کننده‌های طلاق عاطفی نقش معنادار دارند. همچنین، ساخت روابط قدرت و حوزه‌ها و قلمرو اعمال قدرت، توانایی پیش‌بینی طلاق عاطفی را دارند.

رحیمی و همکاران (۱۳۹۸) معتقدند که بارزترین تحولات خانواده در ایران بر ابعاد خانواده، سبک زندگی، ازدواج، طلاق، روابط درونی اعضا، جایگاه جنسیتی و توزیع قدرت، اشتغال زنان، سطح سواد،

آگاهی، نگرش‌ها و علایق اعضا و فرزندآوری متمرکز است. بیشترین چالش‌های این نهاد نیز در حوزه‌های ازدواج، طلاق، روابط درون خانواده و ساختار قدرت و نقش‌های جنسیتی مشاهده می‌شود.

مشفق (۱۳۹۵) در محاسبه اندازه اثر عوامل مختلف مؤثر بر طلاق در تحقیقات سال‌های ۱۳۷۴ تا ۱۳۹۴ (۶۰ مقاله و پایان‌نامه)، نتیجه می‌گیرد شکل توزیع قدرت بین زن و شوهر با اندازه اثر ۰/۸، دخالت اطرافیان با اندازه اثر ۰/۷، رفتارهای خشونت‌آمیز با اندازه اثر ۰/۶۵۵، مهارت‌های ارتباطی با اندازه اثر ۰/۶۲ و اعتیاد با اندازه اثر ۰/۵۸، به‌عنوان پنج عامل اصلی گرایش به طلاق شناخته شده‌اند.

علی‌مندگاری و همکاران (۱۳۹۵) در پژوهشی دریافته‌اند که استقلال بالاتر زن برای تصمیم‌گیری در درون منزل و امکان جابجایی بیشتر او در بیرون از منزل با تمایل پایین‌تر به طلاق ارتباط دارد و ساختار یک‌طرفه قدرت درون منزل، از جمله تعیین‌کننده‌های تمایل به طلاق بوده است.

یافته‌های تحقیق خاکپور و همکاران (۱۳۹۴) در زمینه بررسی نقش ابعاد ساختار قدرت خانواده در سازگاری زناشویی در بین معلمان زن مقطع ابتدایی شهر کرج، بیانگر آن است که بین سازگاری زناشویی و ابعاد ساختار قدرت در خانواده رابطه معنی‌دار وجود دارد و هر سه بُعد ساختار قدرت (قلمرو و قدرت در خانواده، ساختار قدرت در خانواده، شیوه اعمال قدرت در خانواده) می‌تواند سازگاری زناشویی را پیش‌بینی کند.

پژوهش امینی و همکاران (۱۳۹۴) که با هدف بررسی مقایسه‌ای ساختار قدرت در بین خانواده‌های زنان شاغل و غیر شاغل متأهل و تأثیر آن بر تعارضات زناشویی در شهرستان بوکان به انجام رسید، نشان داد ساختار قدرت در خانواده‌های زنان شاغل و غیر شاغل متأهل متفاوت است و تا حد زیادی از متغیرهای تملک منابع ارزشمند (تحصیلات زوجین، درآمد زوجین، تملک منابع ارزشمند) تأثیر می‌پذیرد. همچنین تأثیر ساختار قدرت در خانواده بر تعارضات زناشویی از لحاظ آماری معنادار است.

امانی (۱۳۹۴) در بررسی مقایسه‌ای تعارضات زناشویی در ساختارهای توزیع قدرت در خانواده، دریافت که تعارضات زناشویی در خانواده‌های زن‌سالار به‌طور معناداری بیشتر از خانواده‌های مردسالار است و تعارضات زناشویی در خانواده‌های مردسالار و مشارکتی تفاوت معناداری ندارد.

پژوهش سعیدیان و همکاران (۱۳۸۷) بیانگر آن است که میان ساختار قدرت و همه مقیاس‌های تعارضات زناشویی به‌استثنای مقیاس کاهش همکاری و مقیاس جدا کردن امور مالی از یکدیگر، رابطه معنی‌داری وجود دارد؛ به‌نحوی که هر چه تصمیم‌گیری زوجین به سمت تشریک‌مسابی و الگوهای مشارکتی پیش می‌رود، رابطه جنسی و رابطه خانوادگی با خویشاوندان همسر و دوستان افزایش می‌یابد و واکنش‌های هیجانی، جلب حمایت فرزندان و رابطه فردی با خویشاوندان خود کاهش می‌یابد.

سراج‌زاده و جواهری (۱۳۸۵) در مطالعه‌ای با هدف بررسی برابری گرای جنسیتی در میان دانشجویان، دریافته‌اند که دانشجویان در حد قابل ملاحظه‌ای به نگرش‌های جدید برابرگرا در تقسیم نقش‌های جنسی گرایش دارند؛ با وجود این، در برخی از زمینه‌ها هنوز واجد دیدگاه‌های سنتی هستند. زنان بیش از مردان برابری‌گرا بودند. همچنین متغیرهای پایگاه اقتصادی-اجتماعی، توسعه‌یافتگی محل سکونت، مدارای فکری و گرایش سیاسی اصلاح‌گرا با برابری‌گرایی جنسیتی رابطه مثبت و دین‌داری و محافظه‌کاری با آن رابطه منفی دارد.

یافته‌های تی مین تی^۱ (۲۰۲۱) حاکی از آن است که پس از گذشت بیش از چهار دهه، جامعه ویتنام ارزش‌های قدیمی متعدد مربوط به خانواده را کنار گذاشته و آزادی‌های فردی را ارتقا داده است. خانواده‌ها شکل‌هایی از جامعه مدرن و لیبرال را به خود گرفته و طلاق متأثر از این لیبرالیسم و فردگرایی رشد پیدا کرده است. راشد^۲ و همکاران (۲۰۲۱) در پژوهشی به وضعیت رابطه زوجین عربستانی می‌پردازند. بر پایه تأکید پژوهش، این زنان هستند که در موارد زیادی شروع‌کننده فرایند طلاق هستند. تقابل ارزش‌های جمع‌گرایانه و دستوری، حاکمیت سنت‌های گذشته و در نقطه مقابل ارزش‌های فردگرایانه جوان‌ترها و تغییر ساختار قدرت در خانواده، مسائل مختلفی را ایجاد کرده‌اند که طلاق عاطفی نیز نتیجه آن است. برخی مطالعات گزارش شده در این مقاله نشان داده است که اشتغال و درآمد همسران (زنان)، کیفیت و ثبات زناشویی را تضعیف می‌کند. حدود ۷۷ درصد همسران، طلاق عاطفی متوسط و یا شدیدی را گزارش کرده‌اند. تحصیلات نقشی مهم در ایجاد طلاق عاطفی بین زوجین داشته است و به‌ویژه اگر تحصیلات زنان بالاتر باشد، طلاق عاطفی نیز رشد می‌کند.

رحیم^۳ و همکاران در سال (۲۰۲۰) پژوهشی را در زمینه برداشت از طلاق و عوامل منجر به طلاق در امارات متحده عربی به انجام رسانده‌اند. بر اساس نتایج، ۴۴ درصد از شرکت‌کنندگان شایع‌ترین علت طلاق را دخالت خانواده و بستگان زن و شوهر می‌دانند. رتبه بعدی مرتبط با سهل‌انگاری همسر از وظایف زناشویی و عدم انطباق با نیازهای خانه و فرزندان است (۲۷ درصد). همچنین نتایج نشان می‌دهد تغییر در ساختار قدرت اقتصادی در خانواده و اشتغال می‌تواند نوعی استقلال مالی را برای زنان فراهم آورد و وابستگی شغلی می‌تواند مرد را زورگو و مستبد کند.

کانینک^۴ و همکاران (۲۰۲۰) نگرش جوانان نسبت به طلاق را از سال ۲۰۰۲ تا سال ۲۰۱۸ در کشور بلژیک مورد سنجش قرار دادند. تحقیق ایشان حاکی از آن است که آمار طلاق به‌صورت چشمگیری افزایش داشته و نگرش به طلاق در میان جوانان در حال تغییر است. در این میان زنان بیشتر معایب ازدواج را برشمرده‌اند و نگرش مثبتی به طلاق داشته‌اند. بر پایه نتایج این پژوهش، ۶ تا ۱۲ درصد جوانانی که ازدواج می‌کنند در ذهنیت و عقیده فکری خود تفکر و نگرش به طلاق را دارند. همچنین زنان در این پژوهش تغییر نگرش بیشتری را نسبت به مردان در مورد طلاق نشان می‌دهند. این پژوهش نشان می‌دهد زنان بیشتر به شکل سنتی ساختار قدرت در خانواده و تقسیم کار در خانه انتقاد داشته‌اند.

ریچ و ژو^۵ (۲۰۰۹)، موضوع بی‌ثباتی زناشویی را در چین و تایوان بر اساس داده‌های پیمایش اجتماعی شرق آسیا مقایسه کردند. نتایج آنان نشان داد در خانواده‌هایی که زنان شاغل (به‌عنوان یک منبع قدرت) و مردان شاغل نیستند، بی‌ثباتی زناشویی در مقایسه با شرایطی که هر دو شاغل هستند ۷۱ درصد افزایش

1. Tran Thi Minh Thi
2. Rasheed
3. Mastur H.I. Rehim
4. Coninck
5. Rich & Xu

پیدا می‌کند. همچنین متغیرهای قدرت تصمیم‌گیری و وابستگی (ضرورت کسب رضایت همسر در برخی تصمیم‌ها) با بی‌ثباتی زناشویی در چین رابطه معنی‌دار داشت. افزایش تصمیم‌گیری مشترک و افزایش وابستگی به همسر به ترتیب ۵۴/۵ درصد و ۴۳/۸ درصد احتمال بی‌ثباتی زناشویی را کاهش داده است. متغیر ایدئولوژی جنسیتی (داشتن دیدگاه‌های غیرسنتی به نقش زن و مرد) هم بر بی‌ثباتی زناشویی تأثیر داشته است (در چین ۸۲/۸ درصد و در تایوان ۲۹/۷ درصد بی‌ثباتی را افزایش داده است). نتایج پژوهش ژو و چوان لای^۱ (۲۰۰۴) که به تحقیق در مورد ایدئولوژی‌های جنسیتی، نقش‌های زناشویی و کیفیت زناشویی در کشور تایوان پرداخته‌اند؛ نشان می‌دهد که الف) رابطه مستقیم و معناداری بین ایدئولوژی‌های جنسیتی و کیفیت زناشویی برای هر دو جنس وجود دارد؛ ب) قدرت زناشویی برابری خواه بر هماهنگی زناشویی اثر مثبت و بر اختلافات زناشویی اثر منفی دارد؛ ج) تقسیم غیرسنتی کار خانگی به‌طور مستقیم و مثبت با کیفیت زناشویی در درجه اول از طریق افزایش هماهنگی زناشویی مرتبط است.

تقریباً همه پژوهش‌ها حاکی از آن است که روابط سنتی قدرت و تصمیم‌گیری در خانواده یکی از چالش‌های خانواده در کشورهای در حال توسعه است. در همه این کشورها، روابط و نقش‌های سنتی با فشار ناشی از فرایندهای نوسازی و ارتقای جایگاه اجتماعی زنان به‌خصوص از نظر تحصیلی، شغلی و درآمدی مواجه شده و جایگاه مردان از این نظر تضعیف شده است. به همین دلیل، موضوع ساختار قدرت در عرصه خانواده در کشورهایی که به دلایل مختلف ارزش‌های سنتی در مقابل اعتقادات فردی و لیبرالیسم جامعه جدید قرار گرفته‌اند و منجر به افزایش اختلافات خانوادگی و فروپاشی ساختار خانواده شده است؛ به یک موضوع و مسئله جدی و تأثیرگذار تبدیل شده است. به عبارت دیگر، تقابل نگرش‌ها و اعتقادات نشئت‌گرفته از ارزش‌های سنتی که قدرت مردان را افزایش می‌دهد، با ارزش‌ها و اعتقادات فردی و لیبرالیسم جامعه جدید که به تقویت قدرت زنان در عرصه خانواده منجر گشته است، ساختار تقسیم قدرت در خانواده‌ها را با نوعی سردرگمی و آشفتگی مواجه کرده است.

پژوهش حاضر بنا دارد همانند پژوهش‌های اشاره‌شده در بالا، تأثیر ساختار قدرت و نظام تصمیم‌گیری در خانواده را بر گرایش به طلاق بررسی کند؛ اما متمایز از آن پژوهش‌ها، در نظر دارد متغیر نگرش جنسیتی که وجه ذهنی یا تفسیر و تعریف افراد از ساختار قدرت است را نیز در این بررسی لحاظ نماید و با کنترل تأثیر این متغیر، رابطه دو متغیر ساختار قدرت و گرایش به طلاق را مورد بررسی قرار دهد.

۳. چهارچوب نظری

قدرت یکی از مهم‌ترین متغیرها و موضوعات اجتماعی و سیاسی است. قدرت در سطوح مختلف نظام اجتماعی از روابط بین دو نفر تا گروه‌های بزرگ‌تر و در رابطه دولت و جامعه و در نهایت در رابطه دولت‌ها باهم حضور دارد. نوع اعمال قدرت، توزیع یا تمرکز آن، مشروعیت یا فقدان مشروعیت آن، میزان کاربرد آن و... مباحث مهمی در مورد مفهوم قدرت است. هرکدام از این انواع قدرت و شیوه‌های اعمال آن، پیامدهای

1. Xiaohe Xu and Shu-Chuanlai

متفاوتی نیز دارند. قدرت در چهارچوب نهاد خانواده هم موضوع قابل توجهی به خصوص از حیث تأثیر آن بر ثبات یا عدم ثبات خانواده به شمار می‌رود که پژوهش‌های بسیاری پیرامون آن انجام شده و نظرات مختلفی در مورد آن ارائه شده است.

منابع ایجاد قدرت متنوع است. در حالی که اغلب تصور می‌شود منابع قدرت اغلب ماهیتی اقتصادی دارد، اما ممکن است مؤلفه‌های هنجاری و غیراقتصادی نیز داشته باشد. قدرت هر منبع در ارزش درک شده‌ای است که دیگران به آن نسبت می‌دهند (میرحسینی و همکاران، ۱۴۰۰). به باور بلاد و ولف، قدرت نسبی زن و مرد در تصمیم‌گیری‌های خانوادگی به منابع و امکاناتی (درآمد، تحصیلات، پایگاه شغلی و تجارب یا فرصت‌هایی که هرکدام از همسران ممکن است در سازمان‌ها یا گروه‌های خارج از خانواده داشته باشند و...) بستگی دارد که هرکدام با خود وارد ازدواج می‌کنند. مردان معمولاً به دلیل در اختیار داشتن منابع بیشتر نسبت به زنان از قدرت بیشتری در تصمیم‌گیری‌ها برخوردار هستند. ایده محوری این نظریه آن است که قدرت تصمیم‌گیری هر یک از همسران در درجه اول به میزان ساختاری از جمله منابع مقایسه‌ای که یک همسر در ازدواج سهم است، بستگی دارد. این منابع ساختاری به‌طورکلی می‌تواند شامل هر چیزی باشد که هر یک از زوجین ممکن است برای دیگری فراهم آورد و یا در برآورده شدن آن کمک کند. زوجی که قادر باشد بیشترین میزان منابع را برای تأمین نیازهای شریک زندگی اش و یا رسیدن به اهداف خانواده برآورده سازد، از قدرت بیشتری برخوردار است (بلاد و ولف، ۱۹۳، به نقل از فرهمند و رضوانی، ۱۳۹۸).

اما این نظریه نتوانسته است تأثیر فرهنگی ایدئولوژی‌های جنسیتی شخصی را بر قدرت زناشویی در فرایند تصمیم‌گیری نشان دهد و از وجود و اهمیت نیروهای ایدئولوژیک یا فرهنگی در سیستم خانواده و جامعه تحت مطالعه غافل است (میرحسینی و همکاران، ۱۴۰۰: ۵۲۹). نگرش‌های جنسیتی برآیند همین نیروها و ایدئولوژیک و فرهنگی است که توسط نظریه‌های قدرت در خانواده نادیده گرفته شده است.

نابرابری قدرت در خانواده یک از محورهای اصلی نظریات فمینیستی است. «در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ نظریه فمینیستی تأثیر عظیمی بر جامعه‌شناسی گذاشت و دیدگاه کارکردگرایی خانواده به منزله نهاد هماهنگ را به زیر سؤال برد... فمینیسم موفق شد توجه جامعه‌شناسی را به روابط بین اعضای خانواده به‌منظور کندوکاو تجربه زنان در عرصه خانواده جلب کند. بسیاری از نویسندگان فمینیست نشان دادند نابرابری قدرت در روابط خانوادگی بدان معناست که برخی اعضا بیش از دیگران نفع می‌برند» (کیدنز، ۱۳۹۴: ۵۵۶). از این دیدگاه، نابرابری قدرت در خانواده، پیامدهای مهمی همچون خشونت و استثمار زنان را در پی دارد.

نظریه‌های «قدرت در خانواده» در انعکاس نیروهای ایدئولوژیک و یا فرهنگی در سیستم خانواده و جامعه تحت مطالعه تا حدودی غافل بوده‌اند. برساخت‌گرایان معتقدند این فرهنگ است که مردانه و زنانه بودن را تعیین می‌کند و در تطابق با سنت‌های اجتماعی از سوی کنشگران بازتولید می‌شود. در نظریه سلطه مردانه بوردیو،^۱ عاملی که به بازتولید ساختار قدرت مردانه منجر می‌شود، عادت‌واره زن‌هاست که ناشی از جامعه‌پذیری نگرش‌های جنسیتی در خانه و مدرسه است (یعقوبی، ۱۳۹۳).

1. Bourdieu

از دیدگاه بورديو، نقش مسلط مردان از طريق فرآيند جامعه پذيری تداوم و از طريق سيستم های قانونی، اقتصادی و سياسی مشروعيت می يابد. اين فرآيند به درونی سازی شیوه های تفکر پدرسالاری در ارزش ها و رفتارهای زنان منجر می شود و قدرت نمادین به سلطه نمادین تبدیل می شود. زنان به عنوان قربانیان سلطه، آن را به نسل های بعد منتقل می کنند و به بازتوليد کلیشه ها و نگرش های جنسیتی در سطح ذهنی و عینی می پردازند (بورديو، ۲۰۰۱).

در مقابل نظریه منابع و نظریه هایی که به قدرت به مثابه یک امر عینی و متکی بر منابع عینی تأکید می کنند، دیدگاه کنش متقابل نمادی بر معنا، تعريف و تفسير افراد از واقعیت (قدرت، منابع آن و جایگاه افراد در ساختار قدرت) توجه دارد. «مقدم بر هر رفتار خودسامان، همیشه یک مرحله بررسی و تعمق وجود دارد که می توان آن را تعريف وضعيت نامید. کنش های معین، نه تنها به تعريف وضعيت بستگی دارد، بلکه کل راه و روش زندگی و شخصیت فرد نیز به تدریج از این تعريف ها پیروی می کند» (توماس، ۱۳۷۸: ۲۲۰). این بدان معناست که از دیدگاه این نظریه، شرایط واقعی همچون ساختار نابرابر قدرت فی نفسه اهمیت ندارد؛ بلکه تعريف و تفسير افراد از این شرایط به عنوان شرایط بهنجار یا نابهنجار و غیرقابل تحمل اهمیت بیشتری دارد. از این دیدگاه «اگر انسان ها موقعیت ها را واقعی تعريف کنند، در آن صورت پیامدهای این موقعیت ها نیز واقعی خواهند بود» (ريتزر، ۱۳۷۹: ۲۸۷).

قدرت به خودی خود وجود ندارد، بلکه ویژگی تعاملات انسانی است و تابع شرایط و زمینه های این تعامل است؛ بنابراین نمی توان برای قدرت فی نفسه، صرف نظر از زمینه ها و شرایط اجتماعی مختلف، نقش و تأثیرگذاری یکسانی فرض کرد. «برای فهم درست مناسبات قدرت، نیاز به آگاهی از زمینه هایی است که بر پایه آن دارنده قدرت، دیگران را به اطاعت از خود وامی دارد و فرمان بردار اطاعت کردن را وظیفه خود می داند» (گرث و میلز، ۱۳۷۸: ۱۷۵). در همین راستا طرفداران مکتب فرانکفورت معتقد بودند «با تغییر روابط اجتماعی، آشکال اقتدار نیز تغییر یافته اند. شکل قدیمی اقتدار خانوادگی، مناسب روابط پدرسالار دوران قبل بود. از آنجا که رابطه اجتماعی دوران قبل از میان رفته اند، اقتدار پدرسالار در حال حاضر نه تنها مثبت نیست؛ بلکه نتایج منفی نیز به بار خواهد آورد» (اعزازی، ۱۳۸۲: ۸۹).

نظام مردسالاری و ساختار قدرت نامتقارن تنها در جایی می تواند عامل بی ثباتی خانواده باشد که مشروعیت خود را از دست داده باشد. در واقع یکی از خطاها در تحلیل قدرت این است که «تمامی یا بخش عمده ای از قدرت را با مفهوم اقتدار تلفیق کنیم... اساس قدرت بر اجبار و اقتدار بر پایه رضایت قرار دارد... از این رو اقتدار، ناشی از خصیصه ای است که به وسیله آن دارندگان پایگاه، بر افرادی فرمان می رانند یا تسلط می یابد و این افراد هم به چنین سلطه ای رضایت می دهند» (کوزر، ۱۳۷۸: ۱۸۳).

احتمالاً نگرش جنسیتی بهترین متغیری است که می تواند مشروعیت یا عدم مشروعیت نظام سنتی مردسالاری و ساختار قدرت نامتقارن را نشان دهد. پژوهش حاضر بر نقش ساختار قدرت در خانواده و به طور خاص نظام تصمیم گیری در خانواده بر طلاق می پردازد؛ اما تأثیر ساختار قدرت بر طلاق را مشروط به نگرش جنسیتی افراد می داند. استدلال پژوهش این است که نابرابری قدرت در خانواده، فی نفسه تأثیری بر طلاق ندارد. همچنان که ماکس وبر به درستی بیان کرده است، هر نظام سلطه و قدرت (از جمله

نظام مردسالاری)، مبانی مشروعیت خود را دارد و قدرت‌ها تا زمانی که مشروعیت دارند پایدار هستند. «پدرسالاری مهم‌ترین نوع سلطه است که مشروعیت آن بر مبنای سنت‌ها قرار دارد» (ماکس وبر، ۱۳۷۸: ۱۵۱). بدیهی است درجایی که این نظام مشروعیت دارد و نگرش‌ها سنتی است، نمی‌تواند عامل بی‌ثباتی خانواده یا طلاق باشد.

نگرش جنسیتی را می‌توان بُعد ذهنی و ساختار قدرت را می‌توان بُعد عینی روابط زن و مرد تلقی کرد. از ترکیب این دو متغیر می‌توان چهار سبک یا شیوه تعامل را از هم متمایز کرد:

شیوه‌های ترکیب ساختار قدرت و نگرش جنسیتی

ساختار قدرت برابر	ساختار قدرت نابرابر	
++	+	نگرش جنسیتی سنتی
+	-	نگرش جنسیتی مدرن

- **شیوه اول (نگرش سنتی، ساختار قدرت نابرابر)**، شیوه غالب جوامع بشری در طول تاریخ بوده است. در این حالت هم زنان و هم مردان به نابرابری قدرت بین زن و مرد و سلطه مرد بر زن باور دارند و آن را امری طبیعی قلمداد می‌کنند. توزیع قدرت هم نابرابر است و مردان تصمیم‌گیر و تعیین‌کننده هستند. در این شیوه ذهن و عین یا نگرش و رفتار منطبق بر هم هستند و بنابراین چنین خانواده‌هایی دارای ثبات و استحکام هستند.
- **شیوه دوم (نگرش سنتی، ساختار قدرت برابر)** هیچ‌گاه شیوه مسلطی نبوده است. این شیوه مختص افرادی است که از یک طرف به سنت‌ها باور دارند و بدان‌ها مقید و معتقدند؛ اما تحت تأثیر سبک زندگی مدرن و برابری خواهی دوران مدرن، در عمل تا حدودی برابری زن و مرد را رعایت می‌کنند. این شیوه نسبت به شیوه اول استحکام حتی بیشتری دارد؛ چراکه از نظر ذهنی آمادگی پذیرش مقداری نابرابری وجود دارد اما در عین حال، رفتار و تعامل، متقارن و برابر است.
- **شیوه سوم (نگرش مدرن، ساختار قدرت نابرابر)**، شیوه در حال گذاری است. این شیوه مختص جوامعی است که تحت تأثیر دنیای مدرن با ایده برابری زن و مرد آشنا شده‌اند و نگرش‌های جنسیتی افراد (به خصوص جوان‌ها) تحت تأثیر این ایده‌ها تغییر کرده؛ اما در عمل ساختار مسلط در جامعه و خانواده همچنان نابرابر است. در این شیوه که در آن رفتار و نگرش (عین و ذهن) بر هم منطبق نیستند، احتمالاً بیشترین گرایش به طلاق وجود دارد و خانواده‌ها از استحکام و ثبات پایینی برخوردارند.
- **شیوه چهارم (نگرش مدرن، ساختار قدرت برابر)** نظم جدیدی است که احتمالاً جایگزین نظم کهن (شیوه اول) می‌شود. در این شیوه نیز همانند شیوه اول، رفتار و نگرش منطبق بر هم هستند و نسبت به شیوه سوم که این انطباق وجود ندارد، خانواده‌ها از ثبات و استحکام بیشتری برخوردارند.

۴. روش پژوهش

این پژوهش با استفاده از تحلیل ثانویه داده های پیمایش ملی خانواده (پیمایش ملی خانواده، ۱۳۹۷) انجام شده است؛ بنابراین از نظر جزئیات روش شناختی تابع روش شناسی پیمایش مذکور است.

۴-۱. جامعه آماری و روش نمونه گیری

جامعه آماری این پژوهش، مجموع افراد ۱۵ سال و بالاتر خانوارهای معمولی ساکن در مناطق شهری کل کشور در سال ۱۳۹۷ است و از روش نمونه گیری دو مرحله ای^۱ استفاده شده است. در این روش، ابتدا واحدهای نمونه مرحله اول^۲ (۸۳۴ بلوک شهری) به صورت احتمالی در ۲۰۶ شهر از شهرهای کشور انتخاب شدند. این واحدها بر اساس احتمال متناسب با تعداد خانوار معمولی ساکن بلوک های شهری یعنی به روش نمونه گیری با احتمال متناسب با اندازه^۳ انتخاب شده اند.

چهارچوب واحدهای نمونه مرحله اول، فهرست کلیه بلوک های شهرهای در سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۹۰ به انضمام جمع تجمعی تعداد خانوارهای معمولی ساکن بلوک های شهری در همین سرشماری است. در مرحله بعد، در هر یک از این واحدها، با استفاده از فهرست برداری از مکان ها و خانوارها و نمونه گیری سامانمند خطی (با مبدأ نمونه گیری ۵ و فاصله نمونه گیری ۱۰) واحدهای نمونه مرحله دوم یا پاسخگویان (واحد تحلیل) انتخاب شدند. حجم نمونه ۵۰۳۵ نفر (شامل افراد متأهل، مجرد و مطلقه و بدون همسر بر اثر فوت همسر) بوده است. حجم نمونه در این مقاله که صرفاً بر افراد متأهل متمرکز شده، ۲۷۶۸ نفر است. جمع آوری اطلاعات با استفاده از تبلت و مصاحبه حضوری در درب منازل در فاصله زمانی اوایل خرداد تا اوایل مرداد ۱۳۹۷ انجام شده است.

۴-۲. مفاهیم و متغیرهای پژوهش

نگرش جنسیتی: نگرش جنسیتی مجموعه ای از باورها، احساسات و آمادگی برای عمل در برابر جنسیت زنانه و مردانه است. از آنجاکه نگرش ها می توانند پیامدهای رفتاری خاص از جمله سبک زندگی را رقم زند، به نظر می رسد نگرش جنسیتی و جهت گیری آن به شکل سنتی و مدرن می تواند سبک زندگی انتخابی همه افراد و بالطبع زنان را تحت تأثیر قرار دهد (گروسی و همکاران، ۱۳۹۱).

ساختار قدرت: «به طور کلی منظور از قدرت این است که کسی توانایی داشته باشد آن طور که می خواهد رفتار دیگران را تعیین کند» (کوزر، ۱۳۷۸: ۱۴۵)؛ اما ساختار قدرت در خانواده درباره الگوهای روابط حاکم بر خانواده و تصمیم گیری زوج ها در مسائل مختلف اجتماعی، اقتصادی و... بحث می کند (ثنایی و همکاران: ۱۳۸۴).

1. Two stage sampling
2. Primary sampling unit
3. probability proportional to size (pps)

شاخص نگرش جنسیتی از ترکیب و محاسبه میانگین نمرات ۹ گویه که در جدول شماره ۱ ارائه شده‌اند، ایجاد شده است. آلفای کرونباخ این شاخص ۰/۷۰ و میانگین آن ۳/۱۳ (در بازه ۱ تا ۵) است.

جدول شماره ۱: شاخص نگرش جنسیتی

نان‌آور خانه باید حتماً مرد باشد.					
در خانه حرف اول و آخر را باید مرد بزند.					
مردان می‌توانند چند همسر داشته باشند.					
تا چه اندازه با کار زنان در بیرون از خانه موافق یا مخالفید؟					
زنان در تصمیم‌گیری‌های خود احساساتی عمل می‌کنند؛ بنابراین نمی‌توانند به خوبی مردان تصمیم بگیرند.					
مردان رئیس خانواده هستند و زنان در تصمیم‌گیری‌ها باید از آن‌ها تبعیت کنند.					
زنان برای مدیریت امور داخلی خانه و مردان برای مدیریت امور اقتصادی و مسائل بیرون از خانه مناسب هستند.					
بعضی‌ها معتقدند زنان نیز باید مثل مردان حق طلاق داشته باشند. شما با این موافقت یا مخالف؟					
بعضی‌ها معتقدند زن‌ها هم باید مثل مردان در تأمین مخارج خانواده سهم داشته باشند، شما با این نظر موافقت یا مخالف؟					
آلفای کرونباخ = ۰/۷۰۲					
میانگین	میانه	نما	انحراف استاندارد	حداقل	حداکثر
۳/۱۳	۳/۱۱	۳/۴۴	۰/۷۵۱۳۷	۱/۱۱	۵

در بررسی ساخت قدرت در خانواده، ابعاد مختلفی نظیر متقارن بودن یا نبودن ساخت قدرت، شیوه اعمال قدرت (مجبورسازی، مجاب‌سازی و...) و حوزه و قلمروی قدرت مورد توجه قرار می‌گیرد. در اینجا شاخص ساخت قدرت یا «نظام تصمیم‌گیری در خانواده»، از ترکیب ۹ متغیر و محاسبه میانگین آن‌ها ایجاد شده است. در این قسمت از پاسخگویان سؤال شده «چه کسی در خانواده در خصوص موارد زیر تصمیم‌گیری می‌کند؟» این متغیرها در جدول شماره ۲ ارائه شده‌اند.

تصمیم‌گیرنده شامل خود پاسخگو، همسر او و هر دو به‌طور مشترک بوده است. برای ایجاد این متغیر به مواردی که تصمیم‌گیرنده فرد بوده (پاسخگو یا همسر او)، کد ۱ داده شده و مواردی که تصمیم‌گیری جمعی و مشترک بوده، کد ۵ (برای هماهنگی با نمره‌گذاری سایر متغیرها) داده شده است. آلفای کرونباخ این متغیر حدود ۰/۸۹ بوده است. میانگین شاخص ۳/۶ بوده که نشان می‌دهد نظام تصمیم‌گیری در خانواده ایرانی به سمت تصمیم جمعی گرایش بیشتری دارد.

جدول شماره ۲: شاخص نظام تصمیم گیری در خانواده

چه کسی در خانواده در خصوص موارد زیر تصمیم گیری می کند؟					
انتخاب محله، خرید یا اجاره خانه، سفر، خرید اتومبیل، اشتغال زن، تحصیل، ازدواج فرزندان، برنامه ریزی برای نحوه گذران اوقات فراغت (گردش و تفریح و مهمانی)، بچه دار شدن					
آلفای کروباخ = ۰/۸۸۶					
میانگین	میانه	نما	انحراف استاندارد	حداقل	حداکثر
۳/۶	۴/۱	۵	۱/۳۶	۱	۵

گرایش به طلاق (احتمال طلاق): در پیمایش ملی خانواده چند سؤال مطرح شده است که می تواند گرایش به طلاق یا احتمال وقوع طلاق را برآورد کند؛ از جمله اینکه «آیا در طول سال گذشته به این فکر کرده اید که ممکن است رابطه شما با همسران دچار مشکل شود؟ در حال حاضر چطور؟ در طول سال گذشته، آیا شما و همسران در خصوص جدایی صحبت کرده اید؟ موضوع اختلاف چه بوده؟ چه کسی این موضوع را مطرح کرد؟»؛ اما سراسرترین سؤال در پژوهش حاضر این سؤال است: فکر می کنید چقدر احتمال دارد از همسران جدا شوید؟ پاسخ ها شامل ۶ گزینه (خیلی زیاد، زیاد تا حدی، کم، خیلی کم، اصلاً) است.

۵. یافته های پژوهش

۵-۱. مشخصات پاسخگویان

۵۶ درصد از پاسخگویان زن و ۴۴ درصد آن ها مرد بوده اند. از نظر سنی، ۱۳/۷ درصد آن ها در گروه سنی ۱۵ تا ۲۹ سال، ۵۵ درصد آن ها در گروه سنی ۳۰ تا ۴۹ سال و ۳۱ درصد نیز در گروه سنی ۵۰ سال و بالاتر بوده اند. از نظر تحصیلی، ۷/۴ درصد افراد بی سواد، ۱۸/۲ درصد دارای تحصیلات ابتدایی، ۲۱/۳ درصد دارای تحصیلات متوسطه، ۲۷/۵ درصد دارای دیپلم و نهایتاً ۲۵/۴ درصد نیز دارای تحصیلات عالی بوده اند. از نظر محل سکونت، ۱۵/۹ درصد ساکن تهران، ۴۰/۶ درصد ساکن مراکز استان ها و ۴۳/۵ درصد ساکن سایر شهرهای کشور بوده اند.

۵-۲. احتمال جدایی و طلاق زوجین

مطابق یافته های پیمایش ملی خانواده، ۰/۹ درصد از خانواده های شهری کشور در سال ۱۳۹۷ در آستانه طلاق بوده اند؛ چراکه ۰/۹ از پاسخگویان احتمال جدایی خود از همسرانشان را خیلی زیاد برآورد کرده اند. همچنین ۱/۲ درصد آن ها در شرایط نامناسبی از نظر روابط خانوادگی بوده اند و پتانسیل بالایی برای ورود به

شرایط طلاق داشته‌اند. ۳/۵ درصد پاسخگویان احتمال طلاق خود را «تا حدی» دانسته‌اند. در مقابل، ۷۶ درصد پاسخگویان احتمال طلاق را کاملاً منتفی دانسته‌اند و حدود ۱۸ درصد نیز احتمال طلاق را کم یا بسیار کم برآورد کرده‌اند.

جدول شماره ۳: احتمال جدایی از همسر

احتمال	فراوانی	درصد
اصلاً	۲۰۹۶	۷۶/۲
خیلی کم	۳۶۷	۱۳/۳
کم	۱۳۶	۴/۹
تا حدی	۹۵	۳/۵
زیاد	۳۲	۱/۲
خیلی زیاد	۲۶	۰/۹
جمع	۲۷۵۲	۱۰۰

۳-۵. نگرش جنسیتی

مطابق یافته‌های جدول شماره ۴، نگرش جنسیتی ۹ درصد از زنان سنتی بوده است. این نسبت در بین مردان به طور قابل توجهی بیشتر و شامل یک چهارم از مردان است. این افراد به اشکال مختلف با برابری زن و مرد مخالف هستند. در مقابل، درصد افراد دارای نگرش جنسیتی مدرن که گرایش به برابری حقوق زن و مرد دارند در بین زنان بیش از دو برابر مردان است (۳۳ درصد در برابر ۱۵/۷ درصد).

جدول شماره ۴: نگرش جنسیتی پاسخگویان

نگرش جنسیتی	زن		مرد	
	تعداد	درصد	تعداد	درصد
سنتی	۱۳۳	۹/۳	۲۸۰	۲۵/۱
بینابین	۸۲۹	۵۷/۷	۶۵۹	۵۹/۲
مدرن	۴۷۴	۳۳	۱۷۵	۱۵/۷
جمع	۱۴۳۶	۱۰۰	۱۱۱۴	۱۰۰

۴-۵. نظام تصمیم گیری

مطابق با نتایج جدول شماره ۵، در ۲۱ درصد خانواده های ایرانی تصمیم گیری های خانوادگی عمدتاً به طور فردی انجام می شود و در ۶۱ درصد موارد تصمیم ها عمدتاً به طور مشترک توسط زن و شوهر انجام می شود. حدود ۱۸ درصد خانواده ها در وضعیت بینابینی قرار دارند.

جدول شماره ۵: نظام تصمیم گیری در خانواده ایرانی

درصد	فراوانی	میزان مشترک بودن تصمیم گیری ها
۲۱/۳	۵۱۷	کم (عمدتاً فردی)
۱۷/۷	۴۲۹	متوسط
۶۱	۱۴۷۸	زیاد (عمدتاً مشترک)
۱۰۰	۲۴۲۴	جمع

۵-۵. تأثیر نظام تصمیم گیری بر گرایش به طلاق

نتایج به دست آمده از تأثیر نظام تصمیم گیری (فردی یا مشترک بودن تصمیم گیری) بر گرایش به جدایی و طلاق در بین زوجین حاکی از تأثیرگذاری معنی دار این متغیر است؛ به طوری که درصد کسانی که احتمال جدایی را بیشتر برآورد کرده اند، از حدود ۱۱ درصد در گروهی که شیوه تصمیم گیری آن ها کمتر مشترک بوده و عمدتاً به طور فردی تصمیم گیری کرده اند، به حدود ۴ درصد در بین افرادی که تصمیم گیری های خانوادگی را عمدتاً به طور جمعی یا مشترک می گیرند، کاهش پیدا کرده است.

جدول شماره ۶: احتمال جدایی از همسر برحسب نظام تصمیم گیری در خانواده

کل	تصمیم گیری مشترک			احتمال جدایی از همسر
	زیاد	متوسط	کم	
۷۶/۴	۸۰/۶	۷۴/۹	۶۵/۸	اصلاً
۱۸	۱۵/۶	۱۹/۴	۲۳/۵	کم و بسیار کم
۵/۶	۳/۸	۵/۶	۱۰/۷	زیاد و تا حدی
معنی داری			مقدار	شاخص آماری
۰/۰۰۰			-۰/۱۳۲	ضریب همبستگی کندال

۵-۶. تأثیر نگرش جنسیتی بر گرایش به طلاق

در جدول شماره ۷ تأثیر نگرش جنسیتی بر گرایش به طلاق بررسی شده است. مطابق با یافته‌های این جدول، احتمال بالای طلاق در گروه دارای نگرش سنتی حدود ۵ درصد و در گروه دارای نگرش مدرن با اندکی افزایش به حدود ۷ درصد رسیده است. درصد گروهی که معتقدند به هیچ وجه از هم جدا نمی‌شوند یا اصلاً احتمالی برای این موضوع قائل نیستند از ۷۶/۷ درصد در گروه دارای نگرش جنسیتی سنتی با حدود ۶ درصد کاهش به ۷۰/۴ درصد در گروه دارای نگرش جنسیتی مدرن کاهش پیدا کرده است.

جدول شماره ۷: احتمال جدایی از همسر بر حسب نگرش جنسیتی افراد

کل	نگرش جنسیتی			احتمال جدایی از همسر
	مدرن	بینابین	سنتی	
۷۵/۶	۷۰/۴	۷۷/۵	۷۶/۷	اصلاً
۱۸/۷	۲۲/۸	۱۷/۲	۱۸	کم و بسیار کم
۵/۷	۶/۸	۵/۳	۵/۳	زیاد و تا حدی
معنی داری		مقدار		شاخص آماری
۰/۰۰۶		۰/۰۵۲		ضریب همبستگی کندال

۵-۷. تأثیر نظام تصمیم‌گیری بر گرایش به طلاق با کنترل متغیر نگرش جنسیتی

داده‌های جدول شماره ۸ نشان می‌دهد در گروهی که نگرش جنسیتی آن‌ها سنتی است، نظام تصمیم‌گیری در خانواده و مشترک بودن یا نبودن آن تأثیر اندک و غیر معنی‌داری بر گرایش به جدایی و طلاق داشته است. در این گروه سنتی، حدود ۷۹ درصد از افرادی که در زندگی خانوادگی عموماً به‌طور مشترک تصمیم‌گیری می‌کنند، احتمال جدایی را کاملاً منتفی دانسته‌اند. این درصد در گروهی که تصمیم‌گیری‌ها کمتر جمعی و مشترک است، به حدود ۶۹ درصد کاهش پیدا می‌کند. در مقابل، درصد کسانی که احتمال جدایی را بالاتر از بقیه ارزیابی کرده‌اند در گروهی که تصمیم‌گیری‌های خانواده عمدتاً به‌طور مشترک و با مشارکت زن و شوهر انجام می‌شود، ۵ درصد و در گروهی که تصمیم‌گیری کمتر به‌طور مشترک صورت می‌گیرد، حدود ۹ درصد بوده است.

روابط دو متغیر مورد بررسی در گروه بعدی که دارای نگرش جنسیتی بینابین (حد وسط سنتی و مدرن) بوده‌اند، معنی‌دار است. در این گروه ۶۷ درصد از افراد دارای نظام تصمیم‌گیری فردی احتمال طلاق و جدایی را منتفی اعلام کرده‌اند. این درصد در گروه دارای نظام تصمیم‌گیری مشترک به ۸۲ درصد ارتقا پیدا کرده است. درصد کسانی که احتمال بیشتری برای جدایی قائل بوده‌اند در این دو گروه به ترتیب حدود ۹ و ۵ درصد بوده است. این یافته‌ها در مجموع نشان می‌دهد در گروه دارای نگرش جنسیتی بینابین، هر چه تصمیم‌گیری در خانواده‌ها به‌طور مشترک باشد، احتمال جدایی و طلاق کاهش پیدا می‌کند.

نگرش جنسیتی گروه سوم مدرن است. این گروه با نابرابری های اجتماعی و فرهنگی بین زنان و مردان مخالف هستند. در این گروه رابطه بین نظام تصمیم گیری و احتمال جدایی زوجین به طور متمایز و چشمگیری بیش از دو گروه دیگر است؛ به طوری که تنها ۵۱ درصد از کسانی که تصمیم گیری های آن ها کمتر مشترک است و عمدتاً به طور فردی تصمیم می گیرند، احتمال جدایی را منتفی دانسته اند؛ اما این درصد در گروهی که تصمیم گیری های آن ها به طور مشترک بین زن و شوهر انجام می شود به ۷۸ درصد افزایش پیدا کرده است. همچنین در سوی مقابل درصد کسانی که احتمال جدایی را زیاد دانسته اند از ۱۸ درصد در گروه دارای نظام تصمیم گیری فردی به ۲/۵ درصد در گروه دارای نظام تصمیم گیری جمعی کاهش پیدا کرده است.

جدول شماره ۸: احتمال جدایی از همسر بر حسب نظام تصمیم گیری با کنترل متغیر نگرش جنسیتی

نگرش جنسیتی	تصمیم گیری مشترک			احتمال جدایی از همسر	کل
	زیاد	متوسط	کم		
سنتی	۷۶/۳	۷۸/۵	۶۸/۶	اصلاً	۷۶/۳
	۱۸/۱	۱۶/۲	۲۲/۵	کم و بسیار کم	۱۸/۱
	۵/۶	۵/۲	۸/۸	زیاد و تا حدی	۵/۶
بینابین	۷۷/۸	۸۱/۹	۶۷/۳	اصلاً	۷۷/۸
	۱۶/۸	۱۳/۶	۲۴/۱	کم و بسیار کم	۱۶/۸
	۵/۴	۴/۵	۸/۶	زیاد و تا حدی	۵/۴
مدرن	۷۱/۱	۷۷/۶	۵۱/۴	اصلاً	۷۱/۱
	۲۲	۱۹/۹	۳۰/۵	کم و بسیار کم	۲۲
	۶/۹	۲/۵	۱۸/۱	زیاد و تا حدی	۶/۹
شاخص آماری		مقدار		معنی داری	
ضریب همبستگی کندال		-۰/۰۷۹		۰/۱۲۵	
		-۰/۱۲۸		۰/۰۰۰	
		-۰/۲۱۷		۰/۰۰۰	

۶. بحث و نتیجه گیری

در گذشته ساختار نابرابر قدرت در خانواده اساساً امری طبیعی تلقی شده و موضوعیتی برای بحث و چالش نداشته است؛ اما در دنیای مدرن هر چه جلوتر آمده ایم، مسئله قدرت در خانواده و نابرابری آن بیشتر

مورد توجه قرار گرفته است؛ به نحوی که هم در بین عموم مردم و خانواده‌ها و هم در سطح نظری و علمی و پژوهشی در بین صاحب نظران و محققان موضوع گفتگو و بحث بوده است. این موضوع به طور خاص یکی از موضوعات محوری و مورد تأکید نظریه پردازان حوزه خانواده و یکی از مسائل کانونی همه نظریه پردازان فمینیست بوده است.

تغییرات اجتماعی-فرهنگی در عرصه‌های مختلف از جمله خانواده، روالی از حیات زندگی مدرن (مدرنیزاسیون) و تراژدی تغییرات روابط و نوع آن، گسیختگی همبستگی‌های سنت‌گرایانه و محبوبیت ارزش‌های فردگرایانه در میان افراد جامعه به‌ویژه زنان، به نظر می‌رسد شکلی متفاوت از ساختار قدرت را در جهان زیست جدید خانواده‌ها نمایش می‌دهد؛ شکلی جدید که بر دامنه روابط خانوادگی و خلق مسائل اجتماعی از قبیل طلاق و سست شدن بنیان نهادی مهم مانند خانواده اثرگذار است. نتایج پژوهش حاضر نشان داد که ساختار قدرت و نظام تصمیم‌گیری در خانواده‌های ایران عمدتاً یک ساختار مشارکتی و متقارن است؛ به نحوی که در ۶۱ درصد خانواده‌ها تصمیم‌ها عمدتاً به‌طور مشترک توسط زن و شوهر انجام می‌شود و در ۲۱ درصد خانواده‌های ایرانی تصمیم‌گیری‌های خانوادگی عمدتاً به‌طور فردی انجام می‌شود.

نتایج نگرش جنسیتی در ایران حاکی از آن است که نگرش ۹ درصد از پاسخگویان زن در برابر نگرش ۲۵ درصد از پاسخگویان مرد سنتی و به ترتیب نگرش ۳۳ و ۱۵/۷ درصد آن‌ها مدرن بوده است. این نتایج تفاوتی جدی را بین زن و مرد نشان می‌دهد؛ مردان همچنان در پی حفظ نظم کهن و برتری سنتی خود هستند و زنان به دنبال درانداختن نظامی جدید و برابری زن و مرد. این تفاوت، به‌طور طبیعی یکی از منابع ایجاد تعارضات و بی‌ثباتی خانواده است.

نتایج پژوهش گویای آن است که هر چه نظام تصمیم‌گیری در خانواده بیشتر به‌صورت مشترک باشد تا فردی، گرایش به طلاق کمتر است. این یافته با نتایج پژوهش‌های قبلی از جمله پژوهش عظیمی (۱۴۰۰)، رحیم و همکاران (۲۰۲۰) و ریچ و ژو (۲۰۰۹) همسو است. نگرش جنسیتی هم بر گرایش به طلاق مؤثر بوده، اما تأثیر اندکی داشته است.

اما مهم‌ترین یافته پژوهش این است که ساختار قدرت فی‌نفسه تعیین‌کننده نیست و اثرگذاری آن در بین افراد دارای نگرش سنتی و مدرن متفاوت است؛ بنابراین می‌توان گفت نظام فکری و فرهنگی که به ساختار قدرت مشروعیت می‌دهد یا از آن مشروعیت‌زدایی می‌کند، نقش تعیین‌کننده‌ای در تأثیرگذاری ساختار قدرت بر بی‌ثباتی خانواده دارد. یافته‌ها نشان می‌دهد نظام تصمیم‌گیری در خانواده و مشترک بودن یا نبودن آن در شرایطی که نگرش‌ها سنتی و نابرابری زن و مرد مورد تأیید است، تأثیری بر گرایش به طلاق و بی‌ثباتی خانواده ندارد؛ اما به‌طور کاملاً متمایزی در شرایطی که نگرش‌های جنسیتی مدرن است و نابرابری‌های اجتماعی و فرهنگی بین زنان و مردان مشروعیت ندارد و مورد تأیید افراد نیست، ساختار قدرت تأثیر قابل‌توجهی بر گرایش به طلاق داشته است، به‌طوری‌که گرایش به طلاق از ۱۸ درصد در گروه دارای نظام تصمیم‌گیری فردی به ۲/۵ درصد در گروه دارای نظام تصمیم‌گیری جمعی کاهش پیدا کرده است. این یافته نشان می‌دهد توجه و تأکید دیدگاه کنش متقابل نمادین بر تفسیر و تعریف افراد از موقعیت، می‌تواند تبیین و فهم بهتری از روابط و مناسبات اجتماعی فراهم آورد.

در پایان از ساختار قدرت و روابط خانوادگی این تحلیل را می توان ارائه کرد که مسائل نوظهور در خانواده و تعاملات خانوادگی ناشی از تفسیر موقعیت فرد به عنوان عاملی فعال در فرایندی دیالکتیکی و معنادار است. پژوهش حاضر در کمترین نقش خود به دنبال آن است تا با ایجاد بینشی ژرف از اشکال و معناهای مختلف ساختار قدرت در خانواده معاصر، تأکیدی جامعه شناسانه و توأمان بر دیالکتیک عامل انسانی و واقعیت اجتماعی (در اینجا ساختار قدرت) داشته باشد.

اما دلالت های این پژوهش برای زنان و مردان و خانواده ها و نهادهای سیاست گذار چیست؟ همان طور که نتایج پژوهش نشان می دهد، برابری خواهی در بین زنان به طور قابل توجهی بیش از مردان است. به نظر می رسد این برابری خواهی با گذشت زمان و به ویژه جایگزینی نسل گذشته با نسل جوانی که بیش از گذشتگان حامل ایده و اندیشه برابری است، نظم مسلط آینده خواهد بود؛ اما فعلاً تا استقرار و سلطه نظم جدید، تعارضات جنسیتی همچنان واقعیتی در سپهر حیات اجتماعی و خانوادگی جامعه ماست. مدیریت این تعارضات (چه در سطح فردی و خانوادگی و چه در سطح اجتماعی) نه در نادیده گرفتن آن، بلکه در شناخت صحیح و به رسمیت شناختن آن است.

توصیه این پژوهش به دختران و پسران جوان این است که در انتخاب همسر به همسانی نگرش های جنسیتی توجه ویژه داشته باشند. ازدواج زنی که معتقد به برابری حقوق زن و مرد است با مردی که چنین اعتقادی ندارد، احتمالاً ازدواجی ناپایدار یا پرتعارض خواهد بود. به نظر می رسد در دوران کنون که نقش آگاهی های اجتماعی و فرهنگی به ویژه در بین زنان و قدرت تعیین کنندگی آن ها بیش از هر زمانی است، توجه به معیارهای فکری و اندیشه ای و تناسب های فردی در این زمینه ها هم ضرورتی بیش از پیش دارد که معیارها و تناسب های خانوادگی و طبقاتی اهمیت داشت.

نتایج این پژوهش همچنین می تواند به شناخت خانواده ها از عوامل بی ثباتی و گرایش به طلاق کمک کند و مکانیسم تأثیرگذاری دو عامل ساختار قدرت و نگرش جنسیتی را در زندگی آن ها نشان دهد و احیاناً به نزدیک شدن دیدگاه های آن ها به هم (به ویژه تغییر دیدگاه مردان) و تغییر رفتار و مشارکت آن ها در تصمیم گیری ها کمک کند. مشاوران خانواده و مددکاران اجتماعی هم می توانند از این یافته های ملی و معتبر بهره برداری کنند.

منابع

- اعزازی، شهلا (۱۳۸۲). جامعه شناسی خانواده: با تأکید بر نقش، ساختار و کارکرد خانواده در دوران معاصر. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- امانی، رزیتا (۱۳۹۴)، مقایسه تعارض زناشویی در ساختار توزیع قدرت در خانواده. فصلنامه فرهنگی تربیتی زنان و خانواده، شماره ۱۰.
- امینی، محمد؛ امینی، یوسف و حسینیان، سیمین (۱۳۹۴). بررسی مقایسه ای ساختار قدرت در بین خانواده های زنان شاغل و غیر شاغل متأهل و تأثیر آن بر تعارضات زناشویی در شهرستان بوکان. فصلنامه روان شناسی تحلیلی شناختی، شماره ۲۲.
- ایترن، د. ا؛ باکازین، م؛ و اسمیت، ک. ا. (۱۳۹۶). مسائل اجتماعی از دیدگاه انتقادی (جلد ۲). ترجمه هوشنگ

- نایی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- پروین، ستار؛ داودی، مریم و محمدی، فریبرز (۱۳۹۱). عوامل جامعه‌شناختی مؤثر در طلاق عاطفی در بین خانواده‌های تهرانی. فصلنامه شورای فرهنگی اجتماعی زنان و خانواده، شماره ۵۶.
- پیمایش ملی خانواده؛ موج اول (۱۳۹۷). جهاد دانشگاهی واحد البرز.
- توماس، د. آ. (۱۳۷۸). «تعریف وضعیت»، در نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی، لوئیس کوزر و برنارد روزنبرگ. ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: نی.
- ثنایی‌ذاکر؛ باقر، کدپور؛ پروین، شفیعی و سروستانی، فرحناز (۱۳۸۴). رابطه بین ساختار قدرت در خانواده با سلامت روانی زنان معلم دوره ابتدایی و متوسطه شیراز. مجله مددکاری اجتماعی، دوره ۵، شماره ۲: ۳۱-۲۰.
- حسینی، علی و کاویانی، محمد (۱۳۹۸). پیش‌بینی طلاق عاطفی بر اساس سبک‌های تصمیم‌گیری و ساختار قدرت در خانواده در زنان شاغل. مطالعات زن و خانواده، سال ۷، شماره ۳: ۱۲۹-۱۵۱.
- خاکپور، ایمان؛ نظری، علی محمد و زهراکار، کیانوش (۱۳۹۴). نقش ابعاد ساختار قدرت خانواده در سازگاری زناشویی. فصلنامه فرهنگی تربیتی زنان و خانواده، شماره ۳۰.
- رحیمی، علی و رازقی‌نصرآباد، حجه‌بی‌بی (۱۳۹۸). تحولات و چالش‌های ساختاری و کارکردی نهاد خانواده در ایران: یک مرور نظام‌مند. فصلنامه جمعیت، شماره ۱۰۹ و ۱۱۰.
- رشوند، مرجان و فاطمه وجدانی (۱۴۰۰). مطالعه رابطه فردگرایی و برابری جنسیتی با ارزش ازدواج (مورد مطالعه: دختران ازدواج‌نکرده ۲۰ تا ۳۴ ساله شهر تهران). مجله علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد، دوره ۱۷ شماره ۲: ۱۶۱-۱۲۵.
- ریتزر، ج. (۱۳۷۹). نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر. ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- سالنامه آماری کشور ۱۳۹۸، مرکز آمار ایران.
- سراج‌زاده، سیدحسین و جواهری، فاطمه (۱۳۹۸). برابری‌گرایی جنسیتی در میان دانشجویان و متغیرهای زمینه‌ای و نگرشی مرتبط با آن. مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره ۷، شماره ۲: ۴۰-۳.
- سعیدیان، فاطمه؛ نوابی‌نژاد؛ شکوه و کیامنش، علیرضا (۱۳۸۷). بررسی رابطه بین ساختار قدرت در خانواده با تعارضات زناشویی. فصلنامه پژوهش‌های مشاوره، شماره ۲۸.
- شیری، حامد (۱۳۹۸). نگرش جنسیتی و عوامل مؤثر بر آن (مطالعه تطبیقی میان کشوری). فصلنامه علمی پژوهشی زن و جامعه، شماره ۱.
- عظیمی، رضا (۱۴۰۰). تحلیل ثانویه ارزش‌های جنسیتی با توجه به داده‌های پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (با تأکید بر نگرش به نابرابری جنسیتی و خانواده). فصلنامه مطالعات فرهنگ و ارتباطات، شماره ۵۳.
- فرهنگ، مهناز و رضوانی، زهره (۱۳۹۸). نقش ساختار خانواده بر عملکرد آن در خانواده‌های تک‌همسری و چندهمسری. مجله جامعه‌شناسی کاربردی، سال ۳۰، شماره پیاپی (۷۵)، شماره ۳: ۱۵۴-۱۳۴.
- کوزر، لوئیس (۱۳۷۸). «پندار قدرت: توسعه بررسی‌های نظری»، در نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی، لوئیس کوزر و برنارد روزنبرگ، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: نی.
- گرث و میلز (۱۳۷۸). «قدرت و اقتدار: بحثی کوتاه»، در نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی، لوئیس کوزر و برنارد روزنبرگ، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: نی.
- گروسی، سعیده؛ گروسی، بهشید و امیرحیدری، اسما (۱۳۹۱). بررسی رابطه نگرش جنسیتی و سبک زندگی در بین زنان شهر کرمان. نشریه دانشکده علوم انسانی و اجتماعی علوم اجتماعی، سال چهاردهم، شماره‌های ۳۵-۳۴: ۱۴۷-۱۶۹.
- گزارش وضعیت اجتماعی و فرهنگی کشور (بهار ۱۴۰۰). تهران: مرکز آمار ایران.

- گیدنز، آنتونی (۱۳۹۴). تجدد و تشخص جامعه و هویت شخص در عصر جدید. ترجمه ناصر موفقیان، تهران، نی.
- گیدنز، آ؛ ساتن، ف. (۱۳۹۵). جامعه‌شناسی. جلد اول. ترجمه هوشنگ ناییبی، تهران: نی.
- مشفق، محمود (۱۳۹۵). سنجش اندازه اثر تعیین‌کننده‌های گرایش به طلاق در پیمایش‌های انجام‌شده طی دوره ۱۳۹۴-۱۳۷۴. فصلنامه پژوهشنامه مددکاری اجتماعی، شماره ۹.
- میرحسینی، زهرا؛ ابراهیمی، مرضیه و پاکدل، پریسا (۱۴۰۰)، بررسی عوامل مؤثر بر قدرت زنان در خانواده. فصلنامه خانواده‌پژوهی، شماره ۶۸.
- وبر، ماکس (۱۳۷۸). «انواع اقتدار»، در نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی، لوئیس کوزر و برنارد روزنبرگ. ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: نی.
- یعقوبی، علی (۱۳۹۳). نظریه‌های مردانگی (با تأکید بر رویکردهای جامعه‌شناختی). تهران: پژوهاک.
- Bourdieu, P. (2001). *Masculine domination*. Stanford University Press.
- De Coninck, D. Van Doren, S. & Matthijs, K. (2021). Attitudes of Young Adults Toward Marriage and Divorce, 2002-2018. *Journal of Divorce & Remarriage*, 62(1): 66-82.
- H.I. Rehim, M. KS Alshamsi, W. & Kaba, A. (2020). Perceptions of divorcees towards factors leading to divorce in UAE. *Journal of Divorce & Remarriage*, 61(8): 582-592.
- Rasheed, A. Amr, A. & Fahad, N. (2021). Investigating the Relationship between Emotional Divorce, Marital Expectations, and Self-Efficacy among Wives in Saudi Arabia. *Journal of Divorce & Remarriage*, 62(1): 19-40.
- Rich, S. L., & Xu, X. (2009). Marital instability: A comparative study of China and Taiwan. *The Global Studies Journal*, 2(4): 153-168.
- Thi, T. T. M. (2021). Complex transformation of divorce in Vietnam under the forces of modernization and individualism. *International Journal of Asian Studies*, 18(2): 225-245.
- Xu, X., & Lai, S. C. (2004). Gender ideologies, marital roles, and marital quality in Taiwan. *Journal of Family Issues*, 25(3): 318-355.